

# نشریه اردوی دو روزه با غمگ

**ویژه نامه اردوی دو روزه با غمگ**  
**مسئول دفتر: ابوالفضل آقا**  
**واحد را همدانی - شهریور ماه ۹۳**

**باز هم سلام... سلامی با طعم چی؟... آفرین... با طعم اردویی!**  
 بعد از جلسات بی دری و بعد از مدت ها تلاش، زحمت و پیگیری مسئولان بالاخره از میان سه گزینه زیر مکان اردو انتخاب شد:  
 گزینه اول:--> کاشان قم، گزینه دوم:--> شهرکرد، گزینه سوم:--> همدان  
 بله، وندین ترتیب بود که مکان اردو به سمت کارون ۳ و با غمگ انتخاب شد! البته ناگفته نماند که مسئولان کلان شهرهای کشور از جمله شهرهای مشهد، اصفهان، قم و حتی تهران! بعد از اعلام این نتیجه شکایت نامه ای برای ما ارسال کردند که چرا بچه های مسجد به شهر آنها نمی روند؟! مسئول اردو هم با بیان اینکه ما وقت نداریم! آن شالته نوبت به همتون می رسد! این مسئولان را «دو حوله ای از ایهام گذاشتند!» (هروقت معنی جمله آخر رو فهمیدی به من هم بگو!)

**فدای آن شهیدان و روزه صبحه**

**بخشی از برنامه های اردو:**

**استخر!!!**

**اهداء جوایز به نفرات برتر مسابقات، اخلاق و ...**

**مسابقات متنوع**

**آب تنسی در مسابقات....**

**شعر خوانی همگانی!! (بنگ نمکی و ...)**

01

**خلبان شدنم در آمریکا**  
**عنايت خدا بود**

توره خلبانی من در آمریکا تمام شده بود و بهترین نمرات را در امتحانات پروازی بدست آورده بودم ولی بخاطر گزارشهایی که در پرونده ام وجود داشت، گواهی نامه خلبانی برام صادر نمیشد. سرانجام روزی به دفتر رئیس دانشگاه که یک ژنرال آمریکایی بود احضار شدم. به انگلیش رفتم و احترام گذاشتم. او از من خواست که بنشینم. پرونده ام در مقابل او روی میز بود. ژنرال آخرین فرقی بود که باید نسبت به قبول یا رد شدنم در خلبانی نظر میداد. او پرسش هایی کرد که من پاسخ دادم. از سؤالی ژنرال بر من آمد که نظر خوبی نسبت به من ندارد. ناگهان در اتاق به صدا درآمد و منشی ژنرال وارد شد و پس از احترام از او خواست تا برای کار مهمی از اتاق خارج شود. با رفتن ژنرال من مدتی در اتاق تنها ماندم. به ساعت نگاه کردم. وقت نماز ظهر بود. با خود گفتم ای کاش در اینجا نبودم و میتوانستم نماز را در اول وقت بخوانم. اشتغالم برای آمدن ژنرال طولانی شد. اندیشیدم که هیچ کاری بیشتر از نماز نیست. با خود گفتم خوب است نماز را همین جا بخوانم تا پستی از آمدن ژنرال خواندن نماز، تمام شده باشد. به گوشه ای از اتاق ژنرال رفتم و روزنامه ای را که در آنجا بود برداشتم و روی زمین پهن کردم. مهرم را از جیب فرآوردم و مشغول خواندن نماز شدم. در حال خواندن نماز بودم که ژنرال وارد اتاق شد. با خود گفتم: چه کنیم؟ نماز را ادامه دهم و با آن را قطع کنیم؟ تصمیم گرفتم نماز را ادامه دهم. چون هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد. نماز را تمام کردم و در حالی که بر روی سندی مینشستم از ژنرال بخاطر اینکه معطل شده بودم عذرخواهی کردم. ژنرال پس از چند لحظه سکوت، نگاه معناداری به من کرد و گفت: چه میگردی؟ گفتم: عبادت می کردم. گفت: بیشتر توضیح بده.  
 گفتم: دین اسلام به ما مسلمانان دستور میدهد که در ساعت های خاصی از شش روز، با خواندن شایعات کنیم و نام این عبادت نماز است. زمان آن عبادت فرا رسیده بود. من از نبودن شما در اتاق استفاده کردم و این واجب دینی را انجام دادم.  
 ژنرال با توضیحات من سری تکان داد و گفت: پس این گزارشهایی که من پرونده ات نوشته ام، بخاطر همین گزارش بوده است! آنگاه گفت: شاید از نوع نگاهش پیدا بود که از مخالفت من خوشش آمده است. با چهره ای بیانش خودنویس را از جیبش درون آورد و پرونده ام را ایضا کرد. سپس با حالتی احترام آمیز از جا برخاست و دستش را به سوی من دراز کرد و گفت: به شما تبریک می گویم. شما قبول شدید. برای شما آرزوی موفقیت دارم. من هم متقابلاً از او تشکر کردم. احترام گذاشتم و از اتاق خارج شدم. آن روز به اولین جای خلوئی که رسیدم. به پاس این نعمت بزرگی که خداوند به من داده بودم و رکعت نماز شکر خواندم.  
 خاطره ای که خواندید از سرلشکر شهید خلبان عباس باهنی یکی از شجاعترین خلبانان نیروی هوایی بود.  
 راستی ظاهراً پادم رفت به شما بگو که شعار اردوینون **نماز هست**  
**نماز صفوف دین است... پس اگر سزا باشد... دین حج در نظر نیست!**

02

### غسلط به شرط بستنی!...

از سر و کول بپاش می می رفت بالا و می می لومد پایین و هر و پر می خندید. به فکری خورد به سر بپاش تا بتونه به دورکت نماز درست و حسابی بخونه! بهش گفت: علی جون بیا هم اینجا بشین و قول می دم که هر اشتباهی از من گرفتی به بستنی برات می گیرم.

بالاخره به راهی پیدا کردم که سر گرمش کنم و نمازم رو بخونم تا نمازم تموم شد شروع کرده خب بابایی همیشه سه تا بستنی:

- ۱- تیرکعت دوم نماز ، قنوت رو نگفتی.
- ۲- بابایی من که لومدم پشت یرت به لحظه روت رو برگردوندی عقب.
- ۳- بابایی هروقت می خواستم مهترت رو ببرم بلند می گفتی الله اکبر!

بابای علی سه تا نه ، فقط په بستنی چون قنوت تو نماز مستحبه و لشکالی نداره اگه تکم الله اکبر گفتن تو نماز ، نماز رو باطل نمی کنه

### مسافرتین پرواز ۳۹۵

مسافرتین گرامی پرواز شماره ۳۹۵ به مقصد جده ، هرچه سریعتر سوار هواپیما شونید. هواپیما آماده حرکت می باشد. برای آخرین بار هم اعلام کرد اما مگر می تونست سوار بشه؟ ساعت حرکت هواپیما با اتان ظهر مطابق شده بود ، عمره مهمتر بود یا نماز اول وقت؟

بالاخره تصمیم گرفت بی خیال بایست و تمام زحمت هایی که کشیده بود ، بشه رفت نماز خونه و نمازش رو بخوند. بعد از نماز به سالن فرودگاه اومد تا به شهرش برگردد. در همین حین بلندگو اعلام کرد : باعرض پوزش از تاخیر در پرواز شماره ۳۹۵ نفس فنی پیش آمده ، برطرف شده است . مسافرتین هرچه سریعتر سوار هواپیما شونید. لیختند زنان خدا رو شکر کرد و سوار هواپیما شد. چند سال بعدتوی محراب عبادتش ، شهیدش کردن. دومین شهید محراب رو می گم؟

شهید آیت الله دستغیب

03

### بگ و تفریه

چرا بگ می تکلم از سوال های لکونی زیر را به همراه نام و نام خانوادگی خود نوشته روی برگه و با یک تیرکعت در جدول زیر درج کنید. در صورتی که در جدول شش ستون داشته باشد.

چگونه با جا به جا کردن فقط و فقط یک چوب گیریت این معادله درست می شود؟

$$8 + 3 - 4 = 0$$

همانطور که در شکل میبینید یک ترازوی نامتعادل داریم که دو کفه آن با هم مساوی نیستند و اختلاف دارند. به همراه دو وزنه ۵ کیلوگرمی می خواهیم دقیقاً ۱۰ کیلوگرم شکر داشته باشیم. چه راه حلی را پیشنهاد می کنید؟

توجه: اختلاف دو کفه همواره مقداری ثابت است. ضمن آنکه شکر به میزان لازم موجود است.

اگر آقا میمون ما ، چرخ دنده را به سمت فلش بچرخاند در پایان ، تفریه به کدام یک برخورد می کند؟ شماره ۱ یا شماره ۲؟

04

تهیه شده توسط واحد راهنمایی مسجد حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام - اهواز - کوی صنایع